

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۸۶ - ۲۶۳

مبانی کیفرزدایی میان کنشی اخلاقی فلسفی و حقوقی

^۱ گلناز مرادی پسند

^۲ تهمورت بشیریه

^۳ حسین غلامی

چکیده

نقض حقوق اجتماعی و مختل کردن نظم اجتماعی باعث می شود که جامعه واکنش خود را نسبت به شخص منحرف نمایان سازد. این واکنش از دیر باز و در اغلب نظام های کیفری به صورت اعمال کیفر بوده است. همانطور که میدانیم در اجرای کیفرها هدف خاصی دنبال میگردد و آن تربیت و اصلاح مجرمین و باز اجتماعی شدن آنان است و بر اساس تجربه ثابت شده است که نظام عدالت کیفری به تنهایی نمی تواند این هدف را محقق نماید. در نتیجه سیاستگذاران کیفری برای تحقق این هدف، طیفی از ابزارهای سیاست جنایی (از تخفیف تا حذف یا اعمال متناوب کیفر و یک اقدام غیر کیفری در قبال پدیده مجرمانه) را تحت عنوان کیفر زدایی به رسمیت شناخته اند. اگر تاکنون نظریه ها و مبانی حقوق کیفری در تلاش برای توجیه مداخله کیفری، جرم انگاری و کیفرگذاری بوده اند، اینک نیازمند نظریه ها و مبانی دیگری جهت توجیه عدم مداخله کیفری هستیم چرا که در حال حاضر سیر تکامل حقوق جزا به سمت حذف کیفر، ملایم نمودن کیفرها و توزیع آن میان نظام های حقوقی متمایل است تا بدینوسیله از یک سو حقوق و آزادی های اساسی شهروندان مورد حمایت قرار گرفته و از سوی دیگر هدف غایی مجازات ها تحصیل گردد. در این مقاله سعی شده است تا با اشاره به مبانی کیفرزدایی از جمله مبانی فلسفی، جرم شناختی و مبانی اقتصادی توجیهاتی مبنی بر لزوم گسترش این فرایند ارائه گردد و بر این موضوع تاکید شود که پاسخ های کیفری لزوما بهترین شیوه پاسخگویی به جرایم نیست و برای رسیدن به آرمان اصلی در مجازات ها که اصلاح و بازپروری مجرمین میباشد میتوان از نهادهای جایگزین کیفر و فرایندهای کیفرزدایانه استفاده نمود.

واژگان کلیدی

میانکنش اخلاقی، کیفر، کیفرزدایی، مداخله کیفری.

۱. گروه حقوق، واحد ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران.

Email: golnaz.moradipasand67@yahoo.com

۲. استادیار گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: tahmoores_b@yahoo.com

۳. دانشیار گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

Email: gholami1970@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۳/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۷

طرح مسأله

مدلهای تنبیهی سزا دهنده از حدود چهار دهه پیش به این سو با ایرادهای کارکردی سیاسی، اقتصادی و علمی فراوانی روبه رو شده اند چرا که توسل بیش از حد به ضمانت‌های کیفری موجب محدود شدن آزادیهای فردی، تحمیل هزینه زیاد به دولت، اختلال در عملکرد دستگاه قضا و تورم کیفری بالا شده است. در نتیجه از آنجا که کیفرگذاری و کیفرگرایی پاسخ مناسبی برای تامین اهداف جامعه در طولانی مدت نمیشود، زمینه حل این معضلات به طریق دیگر فراهم گردید و اندیشمندان حقوقی را بر آن داشت تا با رویکردی دیگر به کیفرها توجه کنند. این رویکرد در قالب کیفرزدایی جلوه گر شد. کیفرزدایی یک جنبش نوین در چهارچوب سیاست کیفری نظام مند است که اهداف اساسی آن تعدیل و متناسب نمودن خاصیت کیفری مجازات و یا حذف کیفر از یک رفتار مجرمانه و جایگزین نمودن اقدامات غیر کیفری در جهت اصلاح و تربیت مجرم است به طوری که با نیازها و تحولات جامعه هماهنگ باشد. مبدع این اندیشه انریکو فری از اندیشمندان مکتب دفاع اجتماعی بوده که بعدها عقاید او توسط بنیانگذاران مکتب دفاع اجتماعی نوین گسترش یافت. در این فرایند واکنش جامعه در قبال جرائم حتی الامکان غیر کیفری شده و با این نگرش که مجازات تنها پاسخ مناسب برای اعمال خلاف مقررات اجتماعی نمیشود میتوان با حذف یا کاهش کیفر - در مواردی که موثرتر و مفیدتر از کیفر دادن است - به نتایج مطلوبتری دست یافت. علی الاصول در راستای اعمال این نظریه اصول و مبانی محکمی باید وجود داشته باشد تا بتواند جایگزین نمودن پاسخهای غیر کیفری با پاسخهای کیفری - که قرن ها به عنوان واکنش رسمی نسبت به نقض مقررات کیفری اعمال شده اند - را توجیه نمایند.

۱- مبانی کیفر زدایی

مبنا در اصطلاح حقوق دانان عبارت است از اصل یا قاعده ای کلی که نظام حقوقی مبتنی بر آن است و قواعد و مقررات حقوقی مشروعیت خود را از آن به دست می آورند. در هر نظام حقوقی منشا الزامی بودن قوانین آن دسته از مبانی است که ایجاد آنها را توجیه می نماید لذا دانستن مبانی برای مقنن ضروری بوده و بر اساس آن می تواند در چهارچوب های از قبل تعیین شده برای نیل به اهداف معین به وضع قوانین بپردازد. منظور از کیفرزدایی این نیست که خاصیت جرم بودن عملی را از آن سلب نماییم بلکه هدف آن است که اگر چنین تعبیری صحیح باشد آنرا موزون سازیم. این بدان معنی است که در اکثر موارد از شدت آن بکاهیم و یا خاصیت کیفری مجازات را از آن سلب کنیم (آشوری، محمد، ۱۳۸۸، ص ۳۴) بنابراین برای توجیه استفاده از این فرایند مبانی آن میبایست بررسی گردد.

فلسفه علم تعمق و روش بررسی چستی و چرایی یک موضوع است. فلسفه وقتی پدیدار می شود که درباره مسائل مختلف سوالهای بنیادینی می پرسیم و به کمک آن اشیا، حوادث و امور مختلف را از دیدگاهی بالا و گسترده بررسی و کارکرد آنها را مورد ارزیابی قرار می دهیم. بنابراین برای نیل به هدف سودمند بودن کینیزدایی بایستی فلسفه آن مورد توجه قرار گیرد. لیکن قبل از بررسی فلسفه کینیزدایی لازم است تا ابتدا فلسفه کینیزدایی مورد مطالعه قرار گیرد.

۱-۱-۱- فلسفه کینیزدایی

در شناخت فلسفه کینیزدایی دیدگاه های بسیاری ارائه گردیده است که هر یک از زاویه ای به بررسی ماهیت آن پرداخته اند. با توجه به اینکه مجازات به طور کلی برای محکوم دردناک و ناگوار است این پرسش مطرح میشود که "چه چیزی تحمیل مجازات بر مردم را توجیه میکند؟" پاسخ به این سوال در توجیه کینیزدایی موثر خواهد بود. با این توضیح که هر قدر توجیه کینیزدایی سهل تر باشد، اعمال آن هم سهل تر خواهد بود و در نتیجه کینیزدایی دشوارتر میشود و در مقابل در صورت سخت گیری در توجیه کینیزدایی و تاکید بر محدود بودن آن کینیزدایی نیز با مانع کمتری مواجه بوده و راحت تر اجرا خواهد شد.

به طور خلاصه مناقشه توجیه کینیزدایی، اندیشمندان را به دو گروه سزاگرایان و فایده گرایان تقسیم نموده است. سزاگرایان معتقد به مشروعیت ذاتی کینیزدایی هستند (تبییت، مارک ۱۳۸۴، ص ۲۵۱). از نظر آنان نتایجی که بعد از مجازات حاصل میشود مد نظر نیست و آنچه که مورد تاکید قرار میگیرد این است که مجرم مرتکب خطایی شده و میبایست مجازات شود. بر اساس این دیدگاه مشروعیت مجازات ناشی از جرم ارتكابی است لذا نه تنها هیچ اعتقادی به کینیزدایی در این دیدگاه وجود ندارد بلکه اجرای کینیزدایی را عامل ثبات در جامعه میندازند. اما دیدگاه فایده گرا به تبیین مشروعیت کینیزدایی از رهگذر سودمندی حاصله از آن پرداخته است و حسن ذاتی مجازات را مردود می شمارند. آنها معتقدند که کینیزدایی مستلزم تحمل رنج و مشقت بر افراد است و از آنجا که تحمل رنج و عذاب بر یک انسان، صرف نظر از ارتكاب رفتار خطا از سوی او امری ناپسند است بنابراین نمیتوان کینیزدایی را ذاتا نیکو دانست. از نگاه این حقوق دانان خصوصیت اصلاح گری مجازات است که وجود آن را توجیه میکند. به نظر آنان با اجرای مجازات کوشش میشود تا مجرم اصلاح و تربیت شده و دوباره امکان باز اجتماعی شدن پیدا کند. این دسته از اندیشمندان مجازات را به عنوان ابزاری برای حل مشکلات جامعه و یا شاید برخی از مشکلات جامعه قلمداد میکنند (Bennet, Christopher, 2008, p14). به نظر میرسد دو رویکرد گذشته نگر و آینده نگر نمیتوانند به تنهایی برای توجیه کینیزدایی مد نظر قرار گیرند زیرا هر یک از این دو رویکرد دارای پیروان فکری با تفاوت های کم و بیش متفاوت هستند. (صابری، علی، ۱۳۹۱، ص ۱۵۴) و از این رو نمیتوان یکپارچگی مبنایی را بر آنها استوار ساخت چرا

که در رویکرد سزاگرا مشروعیت کیفر ذاتی است و به همین دلیل امکان تغییر یا جایگزینی کیفر با نهاد دیگر وجود ندارد و به چیزی غیر از تحمیل کیفر اندیشیده نمی‌شود و در نتیجه بحث از کیفرزدایی در این چارچوب دشوار است هرچند که در سزاگرایی جدید (کلاسیک نو) بحث از متناسب سازی کیفر مطرح شده است و این مبنا می‌تواند تا حدودی به زدایش کیفر با توجه به اوضاع مرتبط با جرم، مجرم، جامعه و بزه دیده منجر شود، اما توجیه کیفرزدایی با توجه به رویکرد فایده گرایی منطقی تر به نظر می‌آید.

۲-۱-۱- مبانی اخلاقی

از واژه اخلاق معانی گوناگونی اراده می‌شود گاه منظور از اخلاق مجموعه قواعدی است که راهنمای رفتار آدمی است و رفتار خوب از بد را به او می‌شناساند و رعایت آنها می‌تواند موجب کمال انسان شود (کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۶، ص ۵۴۶) گاه نیز منظور از اخلاق دانش اخلاقی است و رشته ای است که درباره خلق و خوی انسانی صحبت میکند و فضائل اخلاقی را از رذایل اخلاقی می‌شناسد و گاه به معنای ویژگی روحی و صفتی است که از آن با عنوان خلق یاد می‌شود. رفتارهای اخلاقی که می‌توانند به عنوان فضیلت اخلاقی تلقی شوند دو دسته اند: دسته اول به گونه ای مستقیم بر دیگران اثر گذار است و در اصطلاح در حوزه رفتارهای اجتماعی قرار می‌گیرند و دسته دوم رفتارهایی اند که به گونه مستقیم بر دیگران اثرگذار نیستند و در اصطلاح در حوزه رفتارهای فردی قرار دارند.

غالباً مداخله کیفری برای انجام رفتارهای دسته نخست بی اشکال تلقی می‌شود. نخستین اصلی که زمینه ساز مداخله کیفری است وجود ارزش های فراگیر به عنوان واقعیت های اخلاقی است که عمل به آنها مایه تعالی اخلاقی انسان است. از دیدگاه ارسطو پذیرش این امر موجب می‌شود که وظیفه قانون رشد و تعالی فرد و فراخواندن او به این ارزش شمرده شود و کسانی که از این دعوت سرباز زنده نا فرمان شمرده شده و شایسته کیفر شوند. او هدف دولت را کمک به نیک زیستن مردم میدانند و این کمک را بیشتر از راه الزام و کیفر میدانند و باور دارد که دولت برای بهبود احوال آدمیان باید برنامه داشته باشد. پس درست است که در هر جنبه ای از زندگی آنها مداخله ورزد و اتباع خود را به هرکاری وا دارد تا آنها را به سعادت برساند (نوسبام، مارتا، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶). در واقع از نظر او دولت یک کارگزار اخلاقی است که باید مردم را به سمت و سوی فضائی اخلاقی رهنمون کند و نقش نظارتی داشته باشد. بنابراین به دو دلیل وی انسانها را ملزم به رعایت رفتارهای اخلاق مدار دانسته و تخلف از آنها را مستحق جرم انگاری میدانند: ۱. وجود ارزشهای فراگیر اخلاقی که با آزادی های فرد ناسازگار اند ۲. ناتوانی انسانها در پایبندی آزادانه به این الزام ها و تحصیل اختیاری فضیلت های اخلاقی. گفتنی است ناتوانی انسان در پایبندی بر رفتار مبتنی بر ارزش های فراگیر اخلاقی می‌تواند

بر دو امر استوار باشد: یکی ناتوانی او در درک ارزش های فراگیر اخلاقی و دیگری ناتوانی او در تسلط بر شهوات و غرایز حیوانی خود. به دیگر سخن یا آدمی چون نمیتواند بفهمد باید وادار به تحصیل فضائل اخلاقی شود تا به خوشبختی برسد و یا اینکه اگرچه توانایی بر فهم دارد ولی چون نمیتواند بر شهوت و امیال حیوانی خویش مسلط شود، ناگزیر به الزام بر رفتارهای اخلاقی برای دست یابی به خصلت اخلاقی است. (قماش، پیشین، ص ۲۱۶). این ناتوانی خود باعث میگردد که انسان نتواند به غایت جهان دست یابد از این رو ناگزیر به وجود الزام های قانونی و حمایت کیفری از ارزش هاست. مجموعه این نظریات توجیه گر مداخله کیفری و جرم انگاری بوده لیکن با گرایش به رویکردهای کینیزدایانه می توان اینگونه به این نظریات پاسخ داد که نظریه های مجازات که به پشتوانه سنت و وظیفه گرایی طرح و توجیه میشوند همواره با این انتقاد مواجه اند که با گره زدن کیفر به مقوله اخلاق باعث تحدید آزادی و در نتیجه فریه شدن حقوق کیفری میشوند. انسان خود غایت جهان است و آنچه در این جهان وجود دارد برای آدمی پدید آمده است (سوره بقره، آیه ۲۹). بنابراین نباید از او به عنوان وسیله ای برای نیل به هدفی دیگر بهره جست و ارزشمندی فضائل اخلاقی بدون ملاحظه انسان ارزشی ندارد. لذا اگر بخواهیم با الزامات قانونی و از روی هراس از کیفر و تادیب، انسانها را به سمت کسب فضیلت های اخلاقی بکشانیم این بدان معنی است که وی غایت جهان نیست و ارزش هایی برتر از وی نیز وجود دارد که ضمانت اجرای تخطی از آنها کیفر میباشد. در حالیکه تنها به نام ارزشی والاتر از انسان میتوان چنین کرد (آیزایا، برلین، ۱۳۸۰، ص ۲۵۸). رساندن افراد به کمال تهذیب اخلاقی با تحدید و الزام کیفری امکان پذیر نیست زیرا رفتار اخلاقی رفتاری است که آزادانه انجام شود. در حالیکه الزام قانونی از راه زور رفتار را بر فرد تحمیل میکند و جنین رفتاری هیچ گاه نمیتواند دارای کیفیت اخلاقی باشد (تیندر، گلن، ۱۳۷۴، ص ۱۳۸) اگر بخواهیم با جرم انگاری، الزام کیفری و کیفرگذاری انسان را به سوی ارزش های اخلاقی فرا بخوانیم، موجب سلب حق انتخاب و نفی شان اخلاقی او شده ایم و قدرت خود الزامی و خود انگیختگی وی را نسبت به پایبندی به ارزش های اخلاقی مکدر ساخته و در نهایت فاعلیت اخلاقی او را نفی کرده ایم و این امر آشکارا ناسازگار با کرامت انسانی است و نمیتوان به بهانه حمایت از اخلاق و قواعد آن به طور کلی آزادی را که برترین ارزش تلقی میشود، به میزانی محدود کرد که محدوده آن تابع تفسیری شود که از مفاهیم کلی اخلاق به دست میدهیم. اینکه ما دولت را برای حمایت از اخلاق مجاز و مکلف میشماریم، به معنای ضرورت حمایت کیفری از آن نیست. امر اخلاقی را باید دولت تشویق کرده و مردم با روشهای مدنی از نقض آنها نهی شوند. اگر حمایت از اخلاق را در همه موارد بر دوش دولت بگذاریم، بی تردید راه را برای نخوت اجتماعی و بی توجهی جامعه در برابر منکر و تشویق به معروف باز گذاشته ایم. در اینصورت مردم به تدریج باور میکنند که

پاسداشت اخلاق تنها بر عهده دولت است و خود را در این زمینه بی‌مسئولیت میبینند. نتیجه نیز روشن است: ناتوانی دولت در حمایت همه‌جانبه و گسترش اخلاق از سویی و سستی پایه‌های مسئولیت اخلاقی و اجتماعی از سوی دیگر (محمودی جانکی، فیروز، مقاله حمایت کیفری از اخلاق، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری) انتشارات سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۷۹۰) همچنین به کارگیری ابزار کیفر در این زمینه‌ها بیانگر اعتراض به تصمیم خداوند نیز هست چرا که او خواسته آدمیان خودشان کمال و خوشبختی را برگزینند. اگر او میخواست میتوانست همه را هدایت کند (سوره یونس، آیه ۹۹).

بنابراین به کارگیری کیفر برای هدایت آدمیان مستلزم نپذیرفتن خداوند و اعتراض به او و نفی فاعلیت اخلاقی آدمی و جانشینی انسان روی زمین است (قماشی، پیشین، ص ۲۲۸). کیفر دادن به لحاظ اخلاقی و به ذات ناپذیرفتنی است. کیفر نه تنها عامل مبارزه با بزهکاری محسوب نمیشود بلکه عامل قوی و موثری در تثبیت ارزش‌های اخلاقی و کمال معنوی و اصلاح نیز به حساب نمی‌آید. حمایت کیفری از اخلاق میتواند زمینه را برای رشد نوعی عوام فریبی هموار کند که بر اساس آن اکثریت مجاز میشوند تا یک نوع سبک زندگی خاصی را به جامعه دیکته کنند (هارت، هربرت، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳). بنابراین هر اندازه به تحدید قلمرو کیفری و کیفرزدایی بیشتر قائل شویم به همان اندازه از ابزارهای تضعیف انسانها (به عنوان اشرف مخلوقات) فاصله خواهیم گرفت و ارزش‌هایی که خداوند برای او در نظر گرفته تقویت خواهد شد.

۳-۱-۱ حق آزادی

آزادی انسانها از هرگونه تعرض نمونه‌ای بارز از آن دسته حقوقی است که به حقوق بشر موسوم است. این حقوق حقوقی هستند که هر فرد صرف نظر از هر نوع حق و تکلیفی که ممکن است داشته باشد یا نداشته باشد از آن برخوردار است و در تمام جوامع به رسمیت شناخته شده است. در تقسیم بندی‌های ارائه شده از آزادی، آزادی به دو نوع مثبت و منفی تقسیم شده است. آزادی مثبت به معنی استقلال و خودفرمانی در مقابل وابستگی به دیگران و آزادی منفی نیز به معنی تحمیل نکردن مانع و محدودیت از طرف دیگران است. جرم‌انگاری و اجرای کیفر فرایندهایی هستند که موجب تحمیل محدودیت از سوی دولت بر شهروندان میشوند که این خود به معنی حضور حکومت در قلمرو آزادی‌های منفی افراد جامعه است. اگر مداخله کیفری که بالاترین سطح تحدید آزادیهاست بدون توجیه، از حداقل‌ها افزونتر شود مردم دولت را مانع اصلی فعالیت‌های آزادانه خود می‌پندارند لذا برای جلوگیری از ایجاد چنین تفکری در میان شهروندان یک جامعه که اراده و اختیار خود را در اعمال محدودیت‌ها به دولت تفویض نموده‌اند دولتها اولاً میبایست ضرورت اعمال محدودیت‌ها را اثبات نموده و ثانیاً تنها در موارد ضروری آزادی‌های اساسی شهروندان را سلب یا محدود کنند زیرا در فضای بسته حتی اگر حقوق کیفری

برای تامین مصالح عمومی به کار گرفته شود نمیتواند رشد و رویشی عقلانی داشته باشد اما در فضای آزاد حقوق کیفری نقد پذیر میشود و در خدمت منافع و مصالح جمعی و همگانی قرار میگیرد و در چنین فضایی که آزادی فراگیر است کار و فعالیت و تلاش در جامعه گسترش یافته و چندان نیازی به حقوق کیفری نیست (منصور آبادی، عباس، ۱۳۹۶، ص ۶۶). بنابراین به موجب قاعده ضرورت که توجیه کننده مداخله کیفری در امور شهروندان است از میان تدابیر متعددی که میتوانند اهداف مورد نظر مقنن را تامین کنند تدبیری باید انتخاب شود که کمترین لطمه را به منافع و آزادی های خصوصی اشخاص وارد آورد. (شمس ناتری، محمد ابراهیم و ابوالمعالی الحسینی، سید وحید و عزیزاده طباطبایی، زهرا سادات، ۱۳۹۰، ص ۲۷۲).

حکومت ها ابزاری هستند که برای گسترش حقوق انسانها به وجود آمده اند و دولت ها باید این حقوق را مورد احترام قرار دهند و به این حقوق عمل نمایند (خدایی، لطف الله، ۱۳۸۴، ص ۶) اما خود دولتها که حامیان رعایت این حقوق و در راس آنها آزادی شهروندان میباشند گاه به ناقضان این حقوق تبدیل میشوند. بدین توضیح که یکی از تدابیری که دولتها در جهت حمایت از این حقوق به کار میبرند این است که در راستای حمایت از آنها به وضع قوانینی میپردازند که بر اساس آن ناقضین قوانین و مقررات را مجازات میکنند و از سلب آزادی شخصی به عنوان ابزاری بازدارنده برای مقابله با جرایم و برقراری امنیت داخلی استفاده می کنند. حال آنکه از سوی دیگر این اقدامات (مجازات) خود نقض حقوق بشر و محدود سازی آزادی هاست. این تعارض را بدین شکل میتوان مرتفع نمود که آزادی یعنی حالت اولیه انسان، خواستگاه اولیه و اصلی که به موجب آن دولت و جامعه نمیتواند فرد را اجبار و محدود کند (مارتی، می ری دلماس، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶). پس اگر آزادی را اصل نخستین در حقوق کیفری قرار دهیم به این نتیجه میرسیم که جرم انگاری و متعاقب آن کیفرگذاری و اجرای کیفر امری عارضی و ثانوی به شمار می آید و این باور تقویت میگردد که حقوق کیفری کارکردی استثنایی دارد. بدین ترتیب میتوان نوعی پیش فرض به نفع آزادی در نظر گرفت و گفت که هر گونه پیشروی در فضای آزاد رفتاری شهروندان و افزودن بر منطقه الزام و کنترل شده رفتاری آنان که محدوده آزادی های فردی را تنگ تر میکند نیازمند توجیهاات و دلایل قوی است (حیب زاده، محمد جعفر و زینالی، میر حمزه، ۱۳۸۴، ص ۴). بنابراین بهتر است به جای سلب حقوق و آزادی های انسان ها از پاسخ های غیر کیفری همانند ضمانت اجراهای مدنی، اداری و... که با حیثیت و مقام والای بشریت هماهنگ تر است استفاده نمود و استفاده از کیفر به معنی اخص را محدود به موارد ضروری کرد.

۴-۱-۱ رعایت کرامت انسانی

کرامت انسانی به معنای آن است که انسان فطرتا حق دارد احترام شود و در معرض رفتار

اخلاقی قرار گیرد (طالبی، محمدحسین، ۱۳۹۳، ص ۱۲۴). کانت نخستین کسی است که از کرامت انسانی سخن به میان آورده است و از آدمی به عنوان غایت یاد میکند. با این حال فیلسوفان مسلمان پیش از کانت مانند ابونصر فارابی و ابوعلی سینا به این موضوع توجه داشته و از غایت بودن انسان و کرامت مندی او سخن گفته اند (قماش، سعید، ۱۳۹۳، ص ۱۹). طرح مسائل مربوط به کرامت انسانی در پیدایش قواعد و نظام های جدید حقوقی و به عنوان یکی از معیارهای اساسی قانونگذاری، دادرسی کیفری و اعمال ضمانت اجراهای کیفری نقش بسیار مهمی داشته است و تحت تاثیر آن تحولات چشم گیری در تاریخ حقوق کیفری به وجود آمده است از جمله اینکه حقوق کیفری باید هم برای حمایت از کرامت انسانی و هم استوار بر کرامت انسانی باشد و گر نه از فلسفه وجودی خود دور میشود و حتی ممکن است به وسیله ای برای از بین بردن این کرامت تبدیل گردد. رعایت این اصل که انسان دارای کرامت است مهم ترین معیاری است که بر اساس آن میتوان مشروعیت قواعد کیفری را بررسی کرد. این معیار اراده دولت و حکومت را در فرایند جرم انگاری و تعیین مجازات و اجرای آن محدود کرده و بر اساس آن اصلاح مجرم و جلوگیری از ارتکاب دوباره جرم حق مجرم و تکلیف دولت شمرده میشود.

هر جامعه ای که برای کرامت انسان ارزش بیشتری قایل باشد از حقوق کیفری کمتر و به عنوان آخرین راه چاره استفاده میکند. لازمه داشتن کرامت ذاتی آن است که انسان همواره مورد احترام بوده و از تحمیل کردن هر امری که موجب بی احترامی به او گردد پرهیز شود. بنابراین نتیجه ادعای کرامت ذاتی انسان این است که مجازات مجرمان به هیچ وجه شایسته نیست زیرا انسان مجرم به وسیله مجازات آزوده و تحقیر میشود و به این وسیله کرامت او زیر پا گذاشته میشود و مجازات مجرم ضد اصل کرامت ذاتی بشر است (طالبی، محمد حسین، ۱۳۹۳، ص ۱۲۵). نکته مهمی که در مبحث کرامت انسانی به عنوان یکی از مبانی توجیه کننده کیفرزدایی مطرح میشود این است که در بحث از کرامت انسانی باید به محوریت انسان توجه گردد لذا با این رویکرد در زمینه جرم انگاری و اجرای کیفر نیز باید به این اصل توجه گردد که مجرم به هر روی انسان است و باید همانند هر انسان دارای کرامت با او رفتار شود. استفاده از مجرم به عنوان وسیله ای برای رسیدن به یک هدف، مغایر با اصل کرامت انسانی است. از طرفی هنگامی که در حقوق کیفری به انسان و شان او توجه شود، هدف و نوع کیفر و به طور کلی شیوه های مبارزه با جرم دگرگون میگردد. بزهکار یک وصله کریه اجتماع با سرشت تبهکارانه نیست که فقط مناسب برچسب خوردن و اعمال نقش بزهکاری و تحملگر کیفر باشد بلکه وی نیز بیش از هر چیز یک انسان بوده و دارای قابلیت ها و استعدادها و شخصیت و منزلت انسانی است که اگر به وی است فرصت کافی برای جبران خطاها و اشتباهات گذشته بدهند و با وی برخورد انسانی شود، نتایج بهتر و عملکرد بهتری را از خود نشان میدهد (عباسی، محمود، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸) و

هر قدر حفظ آزادی‌ها و کرامت انسانی در سیاست‌های کیفری دولتها بیشتر لحاظ گردد، مشروعیت قواعد کیفری در دید مردم نیز بیشتر خواهد بود و برعکس استفاده بیش از حد از ظرفیت‌های حقوق کیفری در سطح گسترده از اعتبار و ارزش آن میکاهد. توجه به کرامت ذاتی انسان میتواند موجب محدود سازی دامنه مداخله حقوق کیفری شده و بر لزوم جایگزین کردن مجازات‌های سبک‌تر و یا حتی صرف نظر کردن از اجرای برخی کیفرها تاکید نماید.

۵-۱-۱ حق بر مجازات نشدن

حق موقعیت یا امتیازی است که دارنده آن دارای منفعتی شده و یا از ضرری دور میشود. کارکرد عمده حق در فلسفه حقوق حمایت از یک فرد در مقابل دیگران و تامین مصلحت و منفعت برای او در مقابل سایر افراد جامعه است. به ترتیبی که صاحب حق نه تنها بتواند به اجرای حق خویش بپردازد بلکه میتواند از دیگران نیز احترام به حق خود را مطالبه نماید (غلامی، حسین، ۱۳۹۵، ص ۱۷۳). بر اساس این تعریف میتوان حق را در چهار مصداق قدرت، توانایی، مصونیت و حمایت خلاصه نمود. زمانی که از عبارت حق بر مجازات شدن بزهکار یاد میکنیم، هیچ یک از این مصداق چهارگانه به ذهن خطور نخواهد کرد چرا که مجازات نه تنها سودی بر بزهکار ندارد بلکه موجب ورود ضرر به تمامیت جسمانی و یا شخصیت او میشود و با مجازات او هیچ حمایتی از بزهکار به عمل نخواهد آمد و دقیقاً در مفهوم مخالف تعریف یاد شده از حق قرار میگیرد. به همین دلیل است که برخی گفته اند حق بر مجازات شدن بیهوده است. مجازات به عنوان یک شر چیزی نیست که یک شخص عاقل آن را به عنوان حق خود خواستار باشد (Deigh, John, 1984, p 203). این حق توسط هوساک به عنوان نظریه اصلی برای محدود کردن اختیار دولت در جرم انگاری و به تبع آن در کیفردهی حداقلی تبیین شده است. در واقع این حق گذاری توسط او چالشی برای اختیارات همیشگی دولت‌ها در جرم انگاری است و این پرسش را مطرح میکند که آیا اصل بر این است که دولت حق دارد که افراد را به دلیل عدم پیروی از قانون محکوم به کیفر نماید یا اینکه حق بر مجازات نشدن برای انسان وجود دارد؟ از دیدگاه هوساک حقوق کیفری با سایر حوزه‌های حقوق متفاوت است زیرا در آن به دولت اختیار اعمال مجازات نسبت به هنجارشکنان را میدهد. بنابراین تحلیل توجیه پذیری حقوق کیفری نیازمند تحلیل توجیه پذیری مجازات دولتی است. هوساک معتقد است که توجیه کافی مجازات دولتی حداقل باید مبتنی بر دو چیز باشد: اول باید نشان دهد که چرا دولت مجاز به نقض حق‌های ارزشمند است. هوساک اعلام میدارد که افراد حق بر مجازات نشدن دارند و وقتی مجازات نسبت به آنها اجرا میشود اگر با توجیه مدنظر دولت همراه باشد این حق نقض میشود ولی اگر غیر موجه باشد به حقوق افراد تجاوز شده است و دوم توجیه کافی مجازات باید به دو گروه از اشخاص که در موقعیت مناسب برای درخواست توجیه اعمال مجازات قرار دارند پاسخ دهد. این

گروه‌ها عبارتند از محکومان و جامعه‌ای که خواستار حمایت از نهاد مجازات است. Husak, (Douglass, 2008, p, 97)

ره آورد توجه به حق بر مجازات نشدن آن است که ورود به عمق محیط کیفری باید به صورت لایه به لایه باشد؛ یعنی از حداقل به حداکثر. بنابراین لازمه پذیرش حق مذکور تقدم توسل به فرایندها و پاسخ‌های غیر کیفری بر پاسخ‌های کیفری (لایه اول) و ضرورت توسل به انواع پاسخ‌های غیر کیفری از جمله پاسخ‌های بازپرورانه و ترمیمی و توسل به فرایندهای غیر کیفری از جمله فرایندهای اداری، محله‌ای، خانوادگی و آموزشی است (لایه دوم). در ادامه و در مسیر عمق بخشی به گستره استفاده از ابزار کیفری، حق یاد شده منجر به گزینش حداقلی از پاسخ کیفری خواهد شد (لایه سوم). پس اگر نوبت به استفاده از کیفر شد باید تا آنجا که ممکن است به حداقل ممکن اکتفا شود. در نهایت نتیجه ابتدای بر حق مورد نظر مسئولیت‌پذیری نظام عدالت کیفری در قبال شیوه پاسخ‌دهی به جرم می‌باشد. بدین معنا که کارگزاران این نظام را به اتخاذ تدابیر باز پرورانه نسبت به بزه کار و تدابیر جبرانی-ترمیمی رهنمون می‌سازد (لایه چهارم). بنابراین با پذیرش حق بر مجازات نشدن افراد مداخله کیفری نسبت به رفتارهای شهروندان با یک فیلتر چهار سطحی روبه‌رو می‌شود و قانونگذار موظف به رعایت آن در فرایند کیفرسازی هنجارهاست. (صادقی، ولی، ۱۳۹۷، ص ۳۸) و این پالایش منجر به سخت‌تر شدن توجیهات کیفردهی خواهد شد و هرچه دلایل و شرایط اعمال کیفر نمودن افراد سخت‌تر گردد زمینه‌های تقویت توجیهات کیفرزدایی بیشتر فراهم خواهد شد.

۶-۱-۱ اصل حداقل بودن حقوق جزا

آنچه که از آن به عنوان اصل حداقل بودن حقوق کیفری یاد می‌شود بدین معناست که از حقوق کیفری تنها باید به عنوان آخرین راه‌چاره برای پیشگیری از رفتارهایی که در حقوق کیفری مجرمانه شناخته شده استفاده شود و ضمانت‌اجراهای کیفری نباید به عنوان نخستین گزینه و راه حل مورد استفاده قرار گیرد. با شناخت قلمرو مجاز دخالت دولتها در حقوق و آزادی‌های شهروندان و به رسمیت شناختن مصونیت آنها از هرگونه مداخله کیفری غیرضروری میتوان اهمیت این اصل را درک کرده و دولتها را ملزم به اعمال آن در عملکرد خود نمود چرا که حقیقت آن است که استفاده بیش از حد از ظرفیت‌های حقوق کیفری در سطح گسترده، اعتبار و ارزش آن را میکاهد و اثر بخشی آن را از بین می‌برد و مهارت‌های دولتها را در استفاده از ابزارهای غیر کیفری و اجتماعی کاهش داده و در نهایت با عدم تامین اهداف قانونگذار از اجرای کیفر موجبات بی‌فایده بودن آن را در نظر شهروندان فراهم می‌سازد. حال آنکه به کارگیری حداقلی حقوق کیفری، کارایی و کارآمدی آن را افزایش می‌دهد. به عبارتی در اصل محدودیت دخالت دولت فرض اساسی در جرم‌انگاری این است که دولت نباید به هیچ وجه دخالت کند و

صرفاً در صورت وجود ضرورت وارد عمل شود. به موجب این اصل، علاوه بر اینکه شرط وضع قانون کیفری ضروری بودن قانون برای دستیابی به اهداف آن است، دولت باید ثابت کند دستیابی به آن اهداف بدون قانونگذاری کیفری ناممکن خواهد بود اما آنجا که هدف قانونگذار از اجرای مجازات به طرق دیگر محقق خواهد شد استفاده از حقوق کیفری توجیهی نخواهد داشت. به گفته یکی از نویسندگان: "کسی از پتک برای شکستن فندق استفاده نمیکند" با این توضیح که کسی نباید برای کنترل رفتاری که میتواند به وسیله سایر رشته های حقوقی به شکل موثری تحت نظم درآمد، از حقوق کیفری استفاده کند (کلارکسون، کریستوفر، ۱۳۷۱، ص ۲۲۴) چرا که ایده سخت گیری و در بند کردن همه مجرمین برترین ایده نیست (تی، فرانسیس و پاتریشیوان ورهیز کالن و ال ساندت، جودی، ۱۳۸۶، ص ۳۲) و دولت از میان وسایل متعددی که دارد نخست باید از ابزارهای موثرتر و اجتماعی تر استفاده نماید چرا که ابزارهای غیر رسمی مثل ابزارهای مدیریتی، اقتصادی، مذهبی، کنترل های اجتماعی و ضمانت اجرای اداری و مدنی که قابلیت تنظیم رفتار اشخاص در جامعه را دارند بر ضمانت اجرای کیفری ترجیح دارند و حقوق کیفری تنها زمانی به کار گرفته میشود که دیگر راه ها مانند اقامه دعوی مدنی و ضمانت اجرای غیر کیفری کارآیی نداشته باشند. (Jareborg, Nills, 2006, p 52). بنابراین با توسل حداقلی به مجازاتها اصل اعتدال گرایی کیفری جایگزین افراط گرایی کیفری خواهد شد و نه تنها زمینه سوء استفاده از حقوق جزا، مفاهیم، ابزارها و نهادهای آن کاهش خواهد یافت بلکه موجبات تعدیل مصرف مفاهیم، ابزارها و نهادهای کیفری از طریق توسل به حقوق جزا به عنوان گزینه ناپذیرترین و حداقلی ترین چاره ممکن نیز فراهم خواهد شد (غلامی، حسین، ۱۳۹۳، ص ۹). همچنین قلمرو حاکمیت شخصی افزایش یافته و حقوق و آزادی های شهروندان در یک فرایند کیفری محترمانه تامین میگردد که این امر زمینه های ارتکاب مجدد جرائم را کاهش میدهد چرا که در کشورهایی که ارزش های کنترلی کیفری حاکم است آمادگی کمتری برای نقض مصالح شهروندان وجود دارد.

۲-۱ مبانی جرم شناختی

علاوه بر مواردی که به عنوان مبانی کیفرزدایی گفته شد، نمیتوان دستاوردهای نظریات ارائه شده از سوی جرم شناسان را در توجیه کیفرزدایی مورد اشاره قرار نداد. در میان نظریات ارائه شده، نظریه های لیبرالیسم و جمهوری خواه و برجسب زنی با اشاره به جنبه هایی چون حداقل مداخله کیفری در زندگی شهروندان و جلوگیری از الصاق عناوین مجرمانه به اشخاص در جهت کیفر زدایی گام بر میدارند که در زیر به شرح هریک از آنها میپردازیم.

۲-۱ نظریه لیبرالیسم

کلمه لیبرال در زبانهای اروپایی از کلمه ی لاتینی liberalis و از liber به معنای

«آزاد» گرفته شده که به معنای «شایسته‌ی آزادمرد» یا «سخت‌و‌تمند» است. به طور کلی لیبرالیسم بر فردیت و هویت فردی، حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی، مالکیت خصوصی و دولت محدود تاکید میکند (بشریه، حسین، ۱۳۸۰ ص ۴۰). ایدئولوژی لیبرالیسم به معنای آزادی شهروندان در سایه حکومت محدود به قانون از پایه‌های اساسی حکومت مردم‌سالاری به شمار می‌رود. سیاست اجتماعی لیبرالها خواستار تضمین قلمروی اساسی برای آزادی شخصی - شامل آزادی وجدان، سخن، انجمن و اشتغال - هستند. آزادی از دید لیبرالیسم وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی نیست بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف سیاسی است (آربلاستر، آنتونی، ۱۳۹۱، ص ۸۲). آزادی حائز اهمیت در این معنا به معنی آزادی از کنترل، اجبار، محدودیت و مداخله دولت است. در نتیجه هدف لیبرالیسم افزایش آزادی فرد است. فرد برای رسیدن به کمال خود باید آزاد باشد و وظیفه دولت تضمین امنیت برای آزادی فرد است. علاوه بر مفهوم آزادی، لیبرالیسم بر فردگرایی نیز تاکید دارد. در اندیشه فردگرایی لیبرالی، جامعه یک مجموعه اعتباری است که در اصل از فردها تشکیل میشود و از این رو بر جامعه مقدم است. اهمیت فرد و احترام به شخصیت انسان در مکتب لیبرالیسم به این شکل نمود یافته است که فرد قبل از جامعه میزیسته است و جامعه چیزی نیست مگر ترکیبی از افراد. بنابراین افراد باید زندگی خود را چنان که مایل اند سازمان دهی کنند. در نظر لیبرال‌ها افراد دارای حقوقی هستند که دولت باید آن حقوق را مورد احترام قرار دهد و نمیتواند شهروندان را از حقوق ذاتی خود محروم یا به انجام کاری برخلاف میلشان وادار نماید مگر اینکه این احتمال وجود داشته باشد که منافع دیگر شهروندان در معرض خطر قرار میگیرد و با دخالت دولت این ضرر خنثی یا حداقل کاهش می‌یابد. بنابراین مداخله دولت در قلمرو آزادی‌های شهروندان محدود به دفع ضرر از سایر افراد جامعه میباشد. اعتقاد به اصل ضرر (مادی و معنوی) به عنوان معیاری برای تحدید آزادی‌های افراد نشان میدهد که کیفرگذاری و اجرای کیفر آخرین راه حل برای مبارزه با کج رفتاری‌هاست و باید محدود به مواردی باشد که شیوه‌های دیگر کنترلی موثر واقع نشود. ثمره عقاید لیبرال، دفاع از کرامت انسانی و تجویز و پذیرش نوعی کمینه‌خواهی در امر جرم‌انگاری و کیفرگذاری بوده و خطر افزایش قدرت را در قلمرو حقوق کیفری مورد توجه قرار میدهد چراکه هر قانون کیفری محدود کننده آزادی است و محدود شدن آزادی با افزایش قدرت دولت همراه است. نظریه پردازان لیبرالیسم معتقدند که در جوامع مدرن و نامتجانس (از نظر قوم‌شناختی) که ویژگی بارز آنها کثرت دینی و فرهنگی است ضوابط و معیارهای اخلاقی مختلفی وجود دارد که بر اساس اصول دموکراسی و آزادی، هیچ گروه و یا طبقه اجتماعی حق تحمیل عقاید دینی یا معیارهای اخلاقی خود را بر گروه‌های دیگر با استفاده از زور، قانون جزا، یا از طریق تهدید به ضمانت اجراهای کیفری ندارد. جرم‌انگاری و کیفرگذاری در نظام‌های کیفری مبتنی بر نظریه

لیبرال در چارچوب معیارها و محدودیت های خاص و با تکیه بر مبانی نظری معین و رجوع به ملاحظات هنجاری و ارزشی مشخص انجام میگیرد. کیفر در چنین سامانه ای در پرتو ارزش هایی چون آزادی، مدارا و خود مختاری که در واقع مولفه های سازنده هر نظریه لیبرالی هستند مشروعیت یافته و توجیه میشود. (رستمی، هادی، ، ۱۳۹۳، ص ۸۱). البته با تمام جدیتی که اندیشمندان لیبرالی در ارائه راهکار برای محدود نمودن دولت داشتند همواره نسبت به دولت نگاه سلبی نداشته اند و بر اساس اصلی تحت عنوان نسبت عدم مداخله دولت، موجودیتی لازم برای دولت قائل میشوند (نورانی، نورالله و حمیدیه، بهزاد، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱) و حتی دولت را برای ایجاد نظم ضروری میدانند. رویکرد لیبرالی از همان آغاز بر دولت حداقلی، به ویژه در ساحت جرم انگاری و کیفرگذاری تکیه کرده است و از هر دولتی که بخواهد از رهگذر ساز کارهای کیفری به مسائل مربوط به حیطه خصوصی افراد ورود پیدا کند شدیداً تبری میجوید (رستمی، هادی، پیشین، ص ۵۶). بنابراین لیبرال ها با اعتقاد به اینکه در یک جامعه افراد باید آزاد باشند و نقش دولت در جامعه و حیطه اختیارات آن برای تنظیم روابط میبایست تعریف گردد به حداقل مداخله دولت علی الخصوص در قلمرو کیفرگذاری و اجرای آن تاکید دارند.

۲-۱-۲ نظریه جمهوری خواه

نظریه جمهوری خواه از جمله نظریاتی است که گستره دید وسیعی داشته و در برگیرنده کلیت جامعه با هدفمندی اعمال و اجرای عدالت برای همه است و با تاکید بر ایده آل های لیبرالیسم قصد دارد تا طرحی خاص برای شکل دادن به نهادهای عمده موجود در جامعه ارائه نماید. این نظریه قلمرو حاکمیت شخصی را جایگزین مفهوم آزادی در رویکرد لیبرالیسم کرده است و هدف نظام عدالت کیفری و زیر مجموعه های مرتبط با آن را در افزایش میزان حاکمیت شخصی شناخته و مداخله کیفری که از ارکان حکومت های پلیسی و اقتدار گرا می باشد را اصولاً موجب کاهش قلمرو حاکمیت شخصی بزهکار و اشخاص بالقوه بزهکار (سایر شهروندان) معرفی مینماید. در دیدگاه جمهوری خواهان نقش نظام کیفری واجد اهمیت است نه از این حیث که مجرم را مجازات نمایند زیرا توسل به کیفر به عنوان واکنشی تنبیهی چیزی جز پیامدهای منفی به همراه ندارد بلکه به زعم ایشان نظام جزایی باید به گونه ای سامندهی شود که ترویج کننده آزادی باشد (وایت، راب و هینز، فیونا، ص ۳۵۹) و این آزادی زمانی محقق میشود که مداخله کیفری از سوی جامعه با رعایت حقوق شهروندان و در جهت ارتقا حاکمیت شخصی باشد به همین دلیل جمهوری خواهان بر اهمیت کنترل های غیر حقوقی (هنجارها و رویه های اجتماعی غیر رسمی) و اعمال کاهش تدریجی در تمامی سطوح مداخله جزایی، به عنوان شیوه های بالا بردن حاکمیت شخصی تاکید می نمایند و مداخله کیفری غیر ضروری در امور شهروندان را به بهانه پیشگیری از جرم ممنوع اعلام میکنند. از نظر این دسته از اندیشمندان

مداخله کیفری نه تنها نیازمند توجیه است بلکه میزان و حد و مرز آن نیز نیازمند به توجیه است (غلامی، حسین، ۱۳۹۱، ص ۵۲). بر همین اساس، نظریه جمهوری خواه واکنش در برابر جرم را در معنایی خاص و در دو بعد تعریف نموده است: کمترین میزان استفاده از ابزارهای محدود کننده و بی اثر کردن رفتار نادرستی که انجام شده. در نظر جمهوری خواهان جامعه میتواند به جای مداخله کیفری و اجرای کیفر برای پیشگیری از تکرار جرم از فرایندی دیگر تحت عنوان شرم بازگرداندن استفاده نماید. کمال مطلوب از این فرایند آن است که تغییری درونی در فرد صورت پذیرد و این تغییر این احتمال را که او در آینده به جرم رو بیاورد، کاهش دهد و با قربانی جرم به گونه ای رفتار شود که او بتواند بار دیگر حاکمیت شخصیت خود را احیا نماید و بدین طریق زمینه ایجاد وجدان خود الزام گر را در وی فراهم نمود. در این فرایند هرچند، فرد مجرم از کنش های خود شرمسار میشود اما با اجرای کیفر طرد نمیشود بلکه بخشیده میشود. یعنی به بزهکار فرصت داده شود تا با پی بردن به ناپسند بودن رفتار مجرمانه خود اظهار پشیمانی نموده و عذرخواهی کند و سپس مجددا وارد اجتماع شود (نجفی توانا، علی، ۱۳۹۱، ص ۹۶) نظریه جمهوری خواه از یک طرف به ترویج هنجارهای متکی بر ارزش توجه نموده و از طرف دیگر با افزایش فرصتهای مختلف شغلی، تحصیلی و فرصت های اجتماعی به جای اعمال کیفر، روحیه جمع گرایی را در شهروندان تقویت می نماید کانون توجه این نظریه بر این موضوع است که باید بیشترین اهمیت را به حاکمیت شخصی داد و به جای اجرای کیفر و مداخلات کیفری در امور شهروندان به شیوه های جایگزین کیفر و استفاده از رویکردهای کیفرزدایانه تمسک نمود.

۳-۲-۱ نظریه برچسب زنی

یکی از مهم ترین نظریات که با مباحث کیفرزدایی ارتباط دارد نظریه برچسب زنی است. این نظریه با بررسی پیامدهای الصاق برچسب مجرمانه بر فرد و اجرای کیفر توضیح میدهد که برچسب مجرمانه زدن نه تنها کمکی به پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمین نمیکند بلکه به صورت معکوس میتواند زمینه ساز جرائم بعدی توسط بزهکار گردد. نظریه پردازان نظریه برچسب زنی معتقدند اصولا انحراف، یک پدیده اجتماعی است و این جامعه است که هویت انحرافی را پدید می آورد. بدین صورت که اصولا نظام جزایی و مقامات آن تعیین کننده کنشهای مجرمانه هستند و مشخص میکنند که چه چیزی را باید جرم دانست (ممتاز، فریده، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷) و هر قدر که حفظ منافع این اشخاص نسبت به حقوق و آزادی های افراد از اولویت بیشتری برخوردار باشد مصادیق اعمال مجرمانه بیشتر خواهد شد و خود جامعه با جرم انگاری های جدید که بیشتر شامل تنوع و تکثر نحوه زندگی افراد و متفاوت زیستن و فکر کردن آنها نسبت به یکدیگر و حکومت گران میشود، قلمرو مداخله نظام کیفری را توسعه میدهد و بدین سان ضمن محدود کردن فضای آزاد اندیشیدن و آزاد زیستن شهروندان آنها را در معرض

مجرم شدن قرار میدهد (محتشمی، ندا، ۱۳۹۱، ص ۳۲). به عبارتی کنش های خاص افراد معین را به عنوان رفتار مجرمانه معرفی و در راستای جرم انگاری این کنشها، ضمانت اجراهای مربوطه (مجازات آنها) نیز تعیین میشود. آنچه که در این دیدگاه موجب روی گردانی از الصاق برچسب های مجرمانه به افراد و گرایش به سمت کیفرزدایی میشود پیامدهای منفی برچسب خوردن است که موجب ایجاد بستری جدید برای ارتکاب جرائم بعدی میشود. بدین صورت که زمانی که به فردی برچسب مجرم میخورد مردم به دلیل همین برچسب بیشتر به اعمال و رفتار وی توجه نموده و حتی ناخودآگاه حساسیت ها به عملکرد وی بیشتر میشود. این حساسیت و توجه موجب میشود تا با دقت بیشتری رفتار آنها توسط دیگران کنترل شود و هر ناهنجاری از سوی این فرد، راحت تر و سریع تر کشف گردد.

همچنین پیامد دیگر الصاق برچسب مجرمانه آن است که پس از برچسب خوردن، فرد بتدریج در نقشی که این برچسب برای وی تعیین کرده فرو رفته و الصاق برچسب مجرمانه موجب ایجاد هویت ثانویه برای بزهکار میگردد. چنین فرایندی نقش طرد کننده نهادهای ابراز واکنش نسبت به بزهکاری را تحکیم بخشیده، بزهکار را در چرخه بزهکاری مکرر قرار میدهد. (غلامی، حسین، ۱۳۷۸، ص ۷۳) و به مشتری دائمی نظام عدالت کیفری تبدیل میگرداند که هیچ احساس ندامتی در وی ایجاد نخواهد شد و وقتی چنین احساسی در او پدیدار نگردد راهی هم برای بازگشت به اجتماع و اصلاح نخواهد داشت (شیری، عباس، ۱۳۹۶، ص ۲۸۰) چرا که اجرای کیفر به پدید آمدن الگوهای هویتی مجرمانه در اشخاص می انجامد. علی الخصوص که این اشخاص خود را بی گناه دانسته و معتقد باشند که به ناحق کیفر بر آنها اجرا گشته است. در این دسته از افراد حس انتقام گیری از دستگاه عدالت کیفری به شدت خطرناک بوده و زمینه ساز جرائم بعدی خواهد شد.

بنابراین چنین فرایندی در نقطه مقابل کیفرزدایی که هدف آن اصلاح و بازپذیری بزهکار است قرار میگیرد و با آنچه که به عنوان بازسازی، اصلاح، جامعه پذیری و بازپذیری مجدد مجرم و پیشگیری از تکرار جرم تعبیر می شود متفاوت و بلکه متناقض است زیرا با برچسب زدن، اگر چنانچه خود مجرم قصد برگشت به جامعه را داشته باشد راه بر او بسته می شود. آنچه که در خصوص کیفرزدایی با استفاده از این نظریه و شیوه خلق جرائم به دست می آید این است که با توجه به اینکه جرم و نوع مجازات را حاکمان و قدرتمندان مشخص میکنند، در رویکرد کیفرزدایی یا جرم زدایی نیز همین افراد به اعمال و اجرای آنها مشروعیت خواهند بخشید. بنابراین راه حل این است که در تعریف و تعیین مسائل اجتماعی تجدیدنظر کرد و سلیقه ها را دخالت نداد (معید فر، سعید، ۱۳۸۵، ص ۲۴۸) و با در نظر گرفتن حقوق و آزادی های شهروندان از توسعه قلمرو کیفری امتناع نموده و با کاهش جرم انگاری از الصاق برچسب مجرمانه که

متعاقب آن اجرای کیفر خواهد بود فرصت‌های شکل‌گیری رفتار مجرمانه را در افراد از بین برد. لذا بهتر است برای جرم‌های کم‌خطر به جای حبس و بازداشت از رویکردهای دیگر که مبتنی بر اصل عدم مداخله کیفری یا توسل حداقلی باشد استفاده نمود و صاحبان قدرت که در دستگاه‌های اجرائی اعمال و برچسب‌های مجرمانه را تعیین می‌کنند برخورد‌های ملایم‌تری اتخاذ نمایند چرا که قدرت برچسب‌زنی، نقشی مهم و تعیین‌کننده دارد و آثار ماندگار برجای خواهد گذاشت در نتیجه میتوان با گرایش به سمت اجرای نهادهای کیفرزدا از خوانش‌های مجرمانه اجتناب نموده و با جایگزین نمودن ابزارها و نهادهای غیر کیفری در اعطای فرصت‌های بازاجتماعی شدن مجرمین از میزان آثار نامطلوب کیفر جلوگیری نمود.

۳-۱ دیدگاه‌های عدالت ترمیمی

علی‌رغم اینکه اندیشه عدالت ترمیمی پیشرفتی در عرصه کیفری و جرم‌شناختی است اما پدیده کاملاً جدیدی نیست و ریشه‌ها و پیش‌زمینه‌های چنین رویکردی در نظام‌های حقوقی مختلف، جنبش‌ها و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های متعددی بوده است. ریشه‌های عمیق‌تر و تاریخی‌تر این جنبش، به سنت‌ها، آیین‌های مذهبی و آداب و رسوم اقوام و ملل بومی و محلی ارتباط پیدا می‌کند. در این میان اقوام و ملل آسیایی و آفریقایی به علت قدمت فرهنگ و تمدن‌های سنتی از پیشگامان سنت‌های مبتنی بر عدالت ترمیمی مانند میانجیگری و دیگر روش‌های حل و فصل اختلافات به روش‌های سنتی می‌باشند (عباسی، مصطفی، ۱۳۸۲، ص ۸۸). ظهور و پیدایش عدالت ترمیمی نتیجه یکی از تحولات بوجود آمده در نگرش به عدالت کیفری در رویکردی جرم‌شناسی و بطور کلی تحول در تفکر ناظر به جرم در دو دهه اخیر است. مطابق نظر برخی از نویسندگان، عدالت ترمیمی از سال ۱۹۹۰ به عنوان نهضتی اجتماعی جهت اصلاح و بازنگری نظام عدالت کیفری درآمده است (رایجیان، مهرداد، ۱۳۸۱، ص ۲۲).

عدالت ترمیمی ساختاری فلسفی است که نوع دیگری از اندیشه و تفکر نسبت به جرم و چگونگی پاسخ به آن را عرضه می‌کند. از نظر طرفداران این مدل عدالتی، مجازات پاسخ مناسبی برای بزه نیست. هرچند که طرفداران عدالت ترمیمی معتقد به نفی تمامی اشکال کیفر نیستند ولی بر جنبه ترمیمی آن تأکید می‌کنند و معتقدند که واقعیت این است که نمیتوان بدون توجه به کیفر یک نظام حقوقی بنا کرد و بدین وسیله به حفظ نظم و امنیت در جامعه امید بست، پس باید اصل وجود کیفر را پذیرفت و به جای حمله به ماهیت انواع جرائم یا در بعد افراطی‌تر، حذف آن باید نگرشی نوین نسبت به آن ارائه کرد و بر جنبه غیر تنبیهی آن اصرار ورزید و شکل آن را در قالب‌های جدیدی، از جمله جبران آسیب‌های وارده بر بزه دیده تعریف کرد. اگر می‌خواهیم نشان دهیم لطمه‌ای که بر بزه دیده وارد شده برای ما مهم است، باید برای التیام آن آسیب، کاری انجام دهیم اما باید این موضوع را نیز مد نظر داشته باشیم که در بیشتر مواقع

اجرای کیفر و استفاده از پاسخ‌های کیفری به تنهایی نمیتواند پاسخگوی انتظارات بزه دیده باشد و اعمال مجازات یا تحمل آن از جانب بزهکار، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی واقعی نیست. مسئولیت‌پذیری واقعی مستلزم رودر رو شدن با آنچه که فرد انجام داده است میباشد. بنابراین باید با رویکردی جامع‌تر به جستجوی مدلی از عدالت باشیم که بتواند نیازهای بزه دیده و بزهکار را توأمان پوشش دهد. هرچند که در عدالت ترمیمی، هدف ترمیم آسیب‌های وارد بر بزه دیده است اما در تأمین این هدف، نباید بزهکار را فراموش کرده و او را در این فرایند طرد نمود بلکه او باید فرصت‌های صحیح زیستن و قانونمند عمل کردن برای ترمیم آنچه را که در نتیجه ارتکاب جرم از بین برده است را داشته باشد. (Gerry, Johnstone, 2002, p 69)

با توجه به اینکه در فرایند ترمیمی از سوی بزهکار، جبران با موافقت بزه دیده و بزهکار انجام میشود و بزهکار با آزادی و اختیار به آن تن میدهد، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مجازات که اجباری و تحمیلی بودن آنهاست در این فرایند وجود نداشته و شیوه‌هایی چون ابراز ندامت و پذیرفتن مسئولیت جبران صدمه و زیان را نباید نوعی کیفر دانست بلکه بزهکار با پذیرش آزادانه شرکت در این فرایند، زمینه را برای ادغام مجدد خود در اجتماع شهروندان قانون‌مدار فراهم میکند (جانسون، گری، ۱۳۸۹، ص ۲۰۸). طرفداران رویکرد عدالت ترمیمی معتقدند که استفاده از شیوه‌های معذرت‌خواهی، جبران و اظهار ندامت و پشیمانی بزهکار در فرایندهای عدالت ترمیمی، حس مسئولیت‌پذیری در بزهکار را تقویت میکند و موجب اصلاح رابطه وی با بزه دیده و جامعه خواهد شد. (Vienna, January, 2006, p 11). بدین صورت که بزهکاران تأثیر رفتار خویش-صدمه و زیانی که ایجاد کرده‌اند- بر دیگران را درک کرده و نیز ترغیب شوند تا آنجا که امکان‌پذیر است گام‌هایی را جهت اصلاح امور بردارند. در این حالت است که مشارکت فعالانه و اختیاری بزهکاران افزایش یافته و رویکردهای سزادهی مثل طرد کردن و اجبار به تحمل مجازات کاهش خواهد یافت. بنابراین مبینیم که عدالت ترمیمی الگویی متمرکز بر آینده است و به دنبال مدلی از عدالت برای بزهکاران است که به جای جنبه تنبیهی به ترمیم، جبران و التیام و حل و فصل مشکلات ناشی از جرم به جای مجازات تأکید دارد (غلامی، پیشین، ص ۷۲۳) و معتقد است که برای متقاعد کردن بزهکاران به قبول حقیقت، تنبیه باید برداشته شود و یا لاقلاً به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفته شود.

۴-۱ مبنای اقتصادی

یکی از موجه‌ترین و مهم‌ترین مبانی برای اعمال نکردن هرچه بیشتر کیفرها علی‌الخصوص نسبت به مجرمین کم‌خطر، مبنای اقتصادی است. در خصوص رابطه کیفرزدایی و مبنای اقتصادی آن این رابطه را بیش از هر مجازات دیگری در خصوص مجازات حبس میتوان بررسی نمود. هرچند که در برخی دیگر از مجازات‌ها در مقیاس محدودتر نیز قابل طرح میباشد. در

دنیای امروزی که امور اقتصادی در هر کشوری یکی از پارادایم‌های اصلی توسعه یافتگی آن محسوب می‌شود لازم است که سیاستگذاران با تمرکز منابع اقتصادی و صرف آن در محل‌های ضروری به رشد اقتصادی کشور کمک نمایند. با توجه به اینکه در تحلیل‌های اقتصادی به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی از مهمترین اهداف سیاست‌گذاران است. لذا در تحقق این هدف سایر نهادهای موجود در جامعه نیز باید همسو و هم‌جهت با این رویکرد حرکت نماید. سیاست کیفری نیز در این راستا وظایفی بر عهده دارد. هر اندازه در تعیین رفتارهای مجرمانه و کیفرگذاری و اجرای کیفرها افراط گردد از میزان رفاه اجتماعی کاسته شده و به دلیل رویارویی بیشتر مردم با دستگاه و کارگزاران عدالت کیفری، هم‌امکان بزه دیده شدن ثانویه مراجعه کنندگان به نظام قضایی و هم‌امکان تحمیل هزینه‌های بیشتر بر بخش خصوصی و دولتی افزایش خواهد یافت. این مشکل در کشورهایی که سازمان قضایی پیشرفته ندارند دوچندان بوده و با جلوه‌ها و ویژگی‌های خاصی نمایان می‌شود (محمودی جانکی، فیروز، ۱۳۸۷، ص ۲۳۲). اما بر عکس هر اندازه که سیاست جنایی کشور به سمت و سوی کیفرزدایی از برخی جرائم گام بردارد و فرصت‌های بازاجتماعی شدن را به بزهکاران به عنوان نیروهای کار انسانی اعطا نماید و یا از جایگزین‌های کیفر استفاده نماید، هزینه‌های جرم و اجرای کیفر کاهش خواهد یافت.

با توجه به اینکه هزینه نگهداری زندانیان در همه کشورهای دنیا بسیار بالاست و این هزینه‌ها از طریق بودجه عمومی و از طریق مردم تامین می‌شود، همین امر باعث می‌شود تا سیاستگذاران کیفری به دنبال کاستن از هزینه‌های کیفری باشند (آشوری، محمد، ۱۳۹۱، ص ۱۸). در تحقیقی در خصوص هزینه‌های واقعی زندان در امریکا اینگونه گزارش شده است که اگرچه سالانه مبلغ هشتاد میلیارد دلار برای زندانی کردن محکومان هزینه می‌شود ولی این مبلغ فقط جزئی از هزینه‌های اجتماعی زندان است. زیرا هزینه‌های اجتماعی شامل هزینه‌های مربوط به افراد زندانی، خانواده‌ها، کودکان و جوامعشان می‌شود. در این تحقیق بیست و سه هزینه برای زندان شمارش شده است و مجموع هزینه‌های آنها به یک تریلیون دلار می‌رسد که معادل شش درصد تولید ناخالص داخلی است. بر این اساس برای هر یک دلاری که در این نهادها خرج می‌شود، یک هزینه ده دلاری در زمینه هزینه‌های اجتماعی به بار می‌آید (McLaughlin, Michael & Davis, Carrie Pettus & Brown, Derek & Veeh, Chris & Renn, Tanya, 2016, P7).

پس برای صرفه جویی در هزینه‌های عمومی باید توسل به ضمانت‌های اجرایی هزینه بر به حداقل ممکن برسد. هزینه‌های مستقیم جرم و اجرای مجازات‌ها مانند ساختمان سازی و ایجاد فضای فیزیکی برای نگهداری مجرمان، تجهیز زندان‌ها به امکانات اولیه و تامین امنیت اجتماعی از طریق جذب و آموزش نیروهای انتظامی و افزایش تعداد مراکز پلیس می‌باشد. از

طرفی دولت باید به تامین هزینه های خانواده و از جمله پوششگری از بزهکاری آنان اقدام کند (غلامی ، حسین ، ۱۳۸۰ ، ص ۱۰۳) و هزینه های غیر مستقیم هزینه هایی چون هزینه فرصت درآمدهای از دست رفته برای مجرمان را در بر میگیرد (کوثر ، رابرت و یولن ، تامس ، حقوق و اقتصاد ، ۱۳۹۲ ، ص ۶۵۱) زیرا اکثر کسانی که هم اکنون در زندان هستند جزء جمعیت فعال کشور محسوب میشوند و هیچ دلیلی وجود ندارد که در جامعه ای که با سیل انبوه بیکاران مواجه است عده ای انسان بزهکار و ناقض قانون در زندان نگهداری شوند و از طرفی مودیان مالیاتی ملزم به پرداخت هزینه های آنان باشند. همچنین با زندانی کردن بزهکاران نه تنها انگیزه های کار کردن از آنان سلب میشود و آنان به عنوان نیروی انسانی مفید از خدمت باز داشته میشوند بلکه روحیه افسردگی و تنبلی بر آنان نیز حاکم شده و پس از تحمل مجازات حتی اگر احتمال یافتن شغل هم برایشان به وجود آید، قابلیت های روحی و روانی کار کردن از آنان سلب خواهد شد. علاوه بر این اعمال برخی کیفرها مانند شلاق و حبس نسبت به بزهکارانی که از نوعی نابسامانی جسمی مانند بیماری های خاص یا ضعف بدنی رنج می برند می تواند هزینه های زیادی را بر بزهکار و جامعه تحمیل کند. همچنین میتوان از پیامدهای نامطلوب زندان بر محیط اطرافش نیز یاد کرد. چرا که از نظر سرمایه گذاری، فضایی که به ساخت زندان و نگهداری مجرمین اختصاص داده میشود قابلیت و رغبت سرمایه گذاری و ساخت و ساز را برای سرمایه گذاران از دست داده در حالی که میتوان با احداث ساختمان هایی جهت سکونت و یا مجتمع های خدماتی رفاهی ورزشی از پتانسیل و موقعیت جغرافیایی آن مکان بهره برداری و کسب منفعت نمود. بنابراین با توجه به مجموعه دلایل گفته شده آنچه که از نظر اقتصادی توجیه پذیر است استفاده از ظرفیت های انسانی و ژئوپولیتیکی به جای اجرای کیفرهای غیرضروری میباشد و سیاست کیفرزدایی از برخی جرائم در این زمینه بسیار موثر خواهد بود تا نه تنها با ذخیره بسیاری از هزینه ها بلکه با کسب نوعی درآمد از محل عدم اجرای کیفرها ، در جهت توسعه ی اقتصادی دولت نیز نقش مهمی ایفا نماید.

نتیجه گیری

حقوق کیفری به عنوان ابزاری برای کنترل جرایم تنها روشی بوده است که مدت‌ها در جوامع گوناگون استفاده شده است لیکن استفاده نابه جا از حقوق کیفری نه تنها بسیار پر هزینه بوده است و هدف نهایی از اجرای مجازاتها را محقق نکرده بلکه افزایش میزان جرایم را نیز به دنبال داشته است. آنچه که امروزه در قالب سیاست‌های کیفرزدایانه مطرح می‌شود در واقع پاسخی به ناکارآمدی‌های نظام عدالت کیفری است. اگر هدف نهایی مجازاتها را اصلاح مجرم و باز اجتماعی ساختن او در نظر بگیریم و به این موضوع که مجرم نیز یک انسان است که از کرامت انسانی و حق بر مجازات نشدن برخوردار است توجه نماییم به این اصل خواهیم رسید که تا زمانی که ضرورتی وجود ندارد نباید از ظرفیت‌های کیفری استفاده نمود. این دیدگاه در میان بسیاری از جرم‌شناسان و صاحبان مکاتب فکری نیز تایید شده است. مکتب لیبرالیسم که بر دولت حداقلی و ویژه در ساحت جرم‌انگاری و کیفرگذاری استوار است رویکردهای کیفرزدایانه و عدم مداخله در حیطه خصوصی افراد را تقویت نموده و تنها معیار محدودسازی آزادی‌های شهروندان را زمانی تعیین مینماید که اعمال این آزادی‌ها موجب ورود ضرر مادی و معنوی به دیگران گردد و کیفر را به عنوان آخرین راه حل زمانی می‌پذیرد که شیوه‌های دیگر کنترلی موثر واقع نشود. جمهوری خواهان نیز با اشاره نسبی به عقاید لیبرال‌ها بر ارتقا حاکمیت شخصی تاکید نموده‌اند و معتقدند که مداخله کیفری اصولاً موجب کاهش قلمرو حاکمیت شخصی میگردد. به همین دلیل بر اهمیت کنترل‌های غیر حقوقی بعنوان شیوه‌های بالا بردن حاکمیت شخصی تاکید می‌نمایند. در میان نظریات جرم‌شناسان نیز نظریه برچسب زنی با این توجیه که الصاق برچسب مجرمانه موجب می‌گردد تا مجرم برچسب الصاق شده را به عنوان رفتار هویتی بپذیرد و زمینه ارتکاب جرائم بعدی وی فراهم گردد به جای ضرورت اجرای کیفر به ضرورت کیفرزدایی در جهت پیشگیری از جرائم تاکید نموده است. از طرفی دیگر دولتها میتوانند با توسعه دیدگاه‌های عدالت ترمیمی (در مباحث جدید جرم‌شناسی) به جای عدالت سزادهنده، به ترمیم و جبران توجه نمایند و بدین ترتیب فرصت‌های بازگشت به جامعه را برای بزهکار فراهم نمایند و این چنین میشود که هزینه‌های جرم و اجرای کیفر کاهش یافته و دولتها در مسیر توسعه یافتگی بیشتر قرار خواهند گرفت.

فهرست منابع

الف-فارسی

۱. آریلاستر، آنتونی، "لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط"، ترجمه: عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۹۱
۲. آشوری، محمود میرزایی، اسدا...، حقوق کیفری و توسعه اقتصادی-صنعتی، مجله آموزه های حقوق کیفری/پژوهشها، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۴، پاییز- زمستان، ۱۳۹۱
۳. آشوری، محمد، مقاله از زندان تا کینفرزدایی، ۱۳۸۸، مجله دادنامه، شماره ۲، ص ۳۴
۴. آیزایا برلین، "چهار مقاله درباره آزادی"، ترجمه محمد علی موحد، شرکت سهامی انتشار خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۸۰
۵. بابایی، محمد علی، ۱۳۹۱ تحلیل هزینه های جرم، نامه مفید، سال هجدهم، شماره ۹۴، ص ۸۲
۶. بشیریه، حسین، "لیبرالیسم و محافظه کاری"، نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۸۰
۷. تیبیت، مارک، "فلسفه حقوق"، ترجمه حسن رضایی خاوری، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۴
۸. تی، فرانسیس، پاتریشیوان ورهیز و کالن و ال ساندت، جودی، "بحران زندان در ایالات متحده امریکا"، ترجمه لیلا اکبری، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۱، زمستان، ۱۳۸۶
۹. تیندر، گلن، "تفکر سیاسی"، ترجمه محمود صدری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۴
۱۰. جانسون، گری، "عدالت ترمیمی، شرم و بخشش"، ترجمه: حسین سمیعی زنون و مجتبی نقدی نژاد، فصلنامه علمی تریجی مطالعات پیشگیری از جرم، شماره شانزدهم، سال پنجم، ۱۳۸۹
۱۱. حبیب زاده، محمد جعفر و زینالی، میر حمزه، "درآمدی بر برخی محدودیت های عملی جرم انگاری"، مجله نامه مفید، فصلنامه دانشگاه مفید، شماره ۴۹، سال یازدهم، ۱۳۸۴
۱۲. خدایی، لطف الله، "دولت حداقل از دیدگاه نئولیبرالیسم"، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴
۱۳. دهخدا، علی اکبر، "لغت نامه"، ج ۱۱، انتشارات دانشگاه تهران چاپ اول، ۱۳۷۳
۱۴. رایجیان، مهرداد، "بزه دیده در فرایند کیفری"، انتشارات خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۱
۱۵. رستمی، هادی، "جرم انگاری و کیفرگذاری در پرتو اصل محدودکننده آزادی در نظریه لیبرال"، پژوهش نامه حقوق کیفری، دوره ۵، شماره ۱، ۱۳۹۳
۱۶. قماش، سعید، "کرامت انسانی و نقش آن در جرم انگاری"، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۳

۱۷. کاتوزیان، ناصر، "کلیات حقوق"، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، جلد اول، ۱۳۷۶.
۱۸. کلارکسون، کریستوفر "تحلیل مبانی حقوق جزا"، ترجمه: حسین میر محمد صادقی، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۷۱
۱۹. شیرین، عباس، "عدالت ترمیمی"، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۶
۲۰. صابری، علی، "قرائت‌های معاصر از سزاگرایی"، فصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شماره ۱، دوره ۱، زمستان، ۱۳۹۱
۲۱. صادقی، ولی ا... "کیفرزدایی در سیاست کیفری نوین ایران"، رساله دکتری، دانشگاه عدالت، ۱۳۹۷
۲۲. طالبی، محمد حسین، "درامدی بر فلسفه حق"، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۹۳
۲۳. عباسی، محمود، "افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجیگری کیفری"، انتشارات دانشور، چاپ اول، ۱۳۸۲
۲۴. عباس، مصطفی، "عدالت ترمیمی دیدگاه نوین عدالت ترمیمی"، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره نهم، ۱۳۸۲
۲۵. غلامی، حسین، "کیفرشناسی"، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۵
۲۶. غلامی، حسین، "اصل حداقل بودن"، فصلنامه حقوق کیفری، سال اول، شماره ۱، ۱۳۹۱، ۲
۲۷. غلامی، حسین، "ارزیابی جرم‌شناختی نهاد حقوقی تعلیق مراقبتی و آزادی مشروط"، مجله پژوهش و سیاست، شماره ۵، پاییز و زمستان، ۱۳۸۰
۲۸. غلامی، حسین، "شرم و پیشگیری از تکرار جرم"، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، شماره دهم، سال چهارم، ۱۳۷۸
۲۹. کوتر، رابرت و یولن، تامس، "حقوق و اقتصاد"، ترجمه یدالله دادگر و حامده اخوان هزاوه، انتشارات نور علم، چاپ هشتم، ۱۳۹۲
۳۰. شمس ناتری، محمد ابراهیم و ابوالمعالی الحسینی، سید وحید و علیزاده طباطبایی، زهرا سادات، "ویژگی جرم‌انگاری در پرتو اسناد و موازین حقوق بشر"، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۸، دوره بیستم، بهار، ۱۳۹۰
۳۱. محتشمی، ندا، "نظریه تعامل‌گرایی و سیاست جنایی"، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۹۱
۳۲. محمودی جانکی، فیروز، "جرم‌زدایی به منزله یک تغییر"، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار، ۱۳۸۷
۳۳. محمودی جانکی، فیروز، مقاله حمایت کیفری از اخلاق، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل

- از استاد دکتر محمد آشوری) انتشارات سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۷۹۰)
۳۴. معیدفر، سعید، "جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران" انتشارات نور علم، چاپ اول، ۱۳۸۵
۳۵. می ری دلماس، مارتی، "نظام های بزرگ سیاست جنایی"، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۹۵
۳۶. ممتاز، فریده، "انحرافات اجتماعی"، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۸۱
۳۷. منصور آبادی، عباس، کلیات حقوق جزا، چاپ دوم، نشر میزان، ۱۳۹۶
۳۸. نجفی توانا، علی، "جرم شناسی"، نشر آموزش و سنجش، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۱
۳۹. نویسام، مارتا، "ارسطو، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۴
۴۰. نورانی، نورالله و حمیدیه، بهزاد، "بازشناسی لیبرالیسم"، مجله راهبرد، شماره ۴ سال اول، ۱۳۸۴
۴۱. وایت، راب و فیونا، هینز، "جرم و جرم شناسی" ترجمه علی سلیمی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ ششم، ۱۳۹۲
۴۲. هارت، هربرت، "آزادی، اخلاق، قانون، درآمدی بر فلسفه حقوق کیفری و عمومی"، ترجمه محمد راسخ، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۸

ب- انگلیسی

43. Bennett, Christopher, 2008, "The Apology Ritual: A Philosophical Theory of Punishment", first edition, Cambridge University Press, New York, USA
44. Gerry, Johnstone, 2002, Restorative justice: Ideas Values Debates willan publishing, USA and Canada p69)
45. Husak, Douglas, 2008, Overcriminalization: The Limits of the Criminal Law, Oxford University Press, pp.92-103
46. united nation office on Drug and Crime Vienna, 2006, Handbook on Restorative Justice programmes. United Nation Publication, V 15
47. Jaerborg, Nils, criminalization as last Resort (Ultima Ratio), OHIO state journal of criminal law vol.2 2005.
48. Tonry Michael 1994 Proportionality. Parsimony and interchangeability of Punishment in :Penal Theory and practice .tradition and innovation in criminal justice edited by Duff:etal pp 84
49. Mclaughlin, Michael & Davis, Carrie Pettus & Brown, Derek & Veeh, Chris & Renn, Tanya, "The Economic Burden of Incarceration in the U.S", Concordance Institute for Advancing Social Justice Research and Innovation, Washington University in St. Louis, 2016.



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی